

ماجراهای کارلسون پشت بومی / ۳

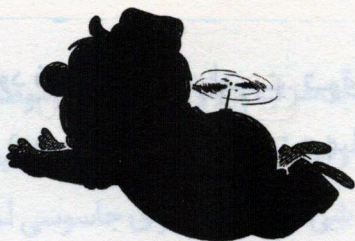


# بهترین کارلسون دنیا

آسترید لیندگرن

تصویرگر: نعیم تدین

مترجم: امیلی امرایی



## هر کسی صحن دارد کارلسون باشد

یک روز صبح، اریک، کوچک‌ترین عضو خانواده‌ی اریکسون، از صدای مامان و بابا که توی آشپزخانه حرف می‌زدند، بیدار شد. از لحن صدایشان معلوم بود دارند درباره‌ی چیز نگران‌کننده و مهمی حرف می‌زنند.

بابا گفت: «همه‌جا را به هم ریخته. ببین توی روزنامه چی نوشته‌اند. اینجا! اینجا را بخوان.»

مامان گفت: «وای نه! وحشتناک است! خیلی وحشتناک!»  
اریک از تختش پرید پایین. می‌خواست بداند چه چیزی آن قدر وحشتناک است.



و خب، خیلی زود فهمید چه خبر است. توی صفحه‌ی اول روزنامه با تیتراژ درشت نوشته بودند: «پهپاد جاسوسی یا بشقاب‌پرنده؟»  
زیرش نوشته بودند:

جسم ناشناسی که بر فراز آسمان استکھلم پرواز می‌کند، چیست؟ جسمی که شهروندان سوئدی در آسمان مشاهده کرده‌اند، بسیار کوچک است. شبیه بشکه یا چنین چیزی به نظر می‌رسد. در حال حرکت صدا می‌دهد و ظاهراً مجهز به موتور است و برای همین وقتی روی پشت‌بام‌های محله‌ی واسا حرکت می‌کند، صدایی شبیه وزوز تولید می‌کند. مسئولان سازمان هواپیمایی هیچ اطلاعی در این باره ندارند و احتمال می‌دهند جاسوس کوچکی باشد که برای جمع‌آوری اطلاعات این طرف و

آن طرف پرواز می‌کند. این موضوع باید بررسی و این متجاوز هوایی باید دستگیر شود. اگر این شیء وسیله‌ای برای جاسوسی است، باید بدون لحظه‌ای درنگ به پلیس تحویل داده شود.

و اگر یک بشقاب‌پرنده‌ی اسرارآمیز باشد، چه؟ چه کسی از راز بشقاب‌پرنده‌ی استکھلم پرده برمی‌دارد؟

در حال حاضر برای کسی که بتواند این شیء مرموز را بگیرد، جایزه‌ای ده‌هزار کرون در نظر گرفته شده است. هرکس این شیء را به دفتر روزنامه تحویل دهد، می‌تواند همان لحظه جایزه‌ی خود را دریافت کند.

مامان گفت: «بیچاره کارلسون پشت‌بامی! مطمئنم تا وقتی شکارش نکنند، دست از سرش برنمی‌دارند.»

اریک احساس می‌کرد هم‌زمان هم خشمگین است و هم غمگین